**جهان در پرانتز: بررسی پدیدار شناسانه «رساله منطقی - فلسفی» ویتگنشتاین**

**عبدالمحمدی، رسول**

نفس.به همین سبب است که به ما دستور داده‏ شده است که«مگذار چیزی جز نیت بی‏پرده‏ قربت به خداوند به ذهنت راه یابد»؛و این نیت‏ بی‏پرده هیچ نباید باشد مگر«فکری بی‏پرده‏ و احساسی بی‏امان برای وصول به خویشتن‏ خویش»،چون خدا«هستی خود توست و در اوست که تو آنچه هستی هستی»19.هدف‏ متعالی آرمانی معنویت باید خدا باشد.این کل‏ واحد اساسا نه نظام یا ایدئولوژی‏ای جزمی بلکه‏ طرحی است اخلاقی برای رهایی بشر.

به این منوال اگر دین را طرحی اخلاقی و نوعی معنویت بپنداریم،ایمان دینی دیگر با تفکر انتقادی مباینتی نخواهد داشت بلکه‏ برعکس،بی‏درنگ با دین دست دوستی‏ می‏دهد.هر دو خواستار رهایی از خودکامی‏ جهان و از بت‏واره‏پرستی عینیت‏اند؛هر دو این رهایی را از طریق به کار گرفتن نظریه به‏ صورت ابزار نه همچون آلت جزم به دست‏ می‏آورند؛هر دو بر خودآزمایی تأکید می‏کنند و در صددند با شناسایی و از بین بردن موانع‏ درونی،شعور را توسع بخشند و آزادی را پیش‏ ببرند؛هر دو در درازمدت عمیقا انسان مدار هستند؛و حیات در نظر هر دو جست‏وجوی‏ پی‏درپی آرمانی است که هیچ‏گاه نمی‏توان‏ گفت سرانجام نیل بدان تحقق می‏یابد. حقیقت برای تفکر انتقادی،همانی است که‏ خدا برای معنویت است؛به زبان ساده،هدف‏ زندگی.همان‏طور که شوپنهاور به ظرافت‏ گفته است:«آنچه بیش از هر چیز مانع کشف‏ حقیقت می‏شود،ظاهر دروغین چیزها که به‏ خطا راه می‏نماید یا حتی مستقیما ضعف عقل‏ نیست بلکه برعکس،عقیده پیش پنداشته، پیش‏داوری است که به منزله نوعی ما تقدم‏ (a prior) جعلی با حقیقت درمی‏افتد و در این حالت به باد مخالفی می‏ماند که کشتی‏ را به جهت عکس سوق می‏دهد و از سکان و بادبان دیگر کاری برنمی‏آید»20.

تفکر انتقادی می‏کوشد ما را از شرّ خودکامگی‏ نظریه‏هایی که حالت جزمی پیدا کرده‏اند نجات‏ بخشد.روح تفکر انتقادی،همانند«فرزانگی» سبک و نرم و روشن و پویاست.

وینگنشتاین-همچون کی‏یرکگارد-معتقد بود مسیح مرده قادر به یاوری نیست،درحالی‏ که ما به ی اور نیازمندیم.این یاوری،نه از راه‏ نظریه‏پردازی،بلکه از راه عمل دل،یعنی از راه‏ اراده و آتش درون به دست می‏آید.

به هر تقدیر،روح آموزه کی‏یرکگارد و درایر این است که این«عشق»است که رستاخیز را باور می‏کند...آنچه شک را از بین می‏برد، به اصطلاح«رستگاری»است.

\*پانوشت:

(1)-«مصاحبه با کارل تئودور درایر»،ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی،فصلنامه سینمایی فارابی،دوره سوم، شماره 2،بهار 1370.

(2)-«اندیشه‏هایی در باب سینما»،کارل تئودور درایر، ترجمه نادر تکمیل همایون،سوره سینما،ش 4:پاییز 1372،ص 346

(3)-منبع ش 5،صص 52-51.

(4)-احمدی،بابک،دو فیلنامه از کارل تئودور درایر(اردت و روز خشم)،فاریاب،ج اول،1364،ص 62.

(5)-همان،ص 65.

(6)-فصلنامه فارابی،پاییز 1377،ص 155.

(7)-همان.

(8)-همان.

(9)-همان.

(10)-دو فیلمنامه،ص 21.

(11)-همان،ص 53.

(12)-همان،ص 34.

(13)-همان،ص 52.

(14)-انجیل لوقا،باب بیستم،آیه 28.

(15)-دو فیلمنامه...،ص 17.

(16)-انجیل یوحنا،باب یازدهم،آیات 27-25.

(17)-دو فیلمنامه...،ص 98.

(18)-همان،ص 100.

(19)-دریای ایمان،ص 309.

(20)-همان،ص 302.

جهان در پرانتز بررسی پدیدارشناسانه«رساله منطقی-فلسفی»ویتگنشتاین

\*رسول عبد المحمدی

1-فرض می‏کنیم هیچ‏چیزی از جهان‏ نمی‏دانیم.همه دانسته‏های فلسفی‏مان‏ از جهان را فراموش می‏کنیم و به روش‏ هرسرل برخی از آنها را بالاجبار در پرانتز نگاه می‏داریم.حال شروع می‏کنیم به‏ خواندن گزاره‏ها و جملات«رساله منطقی‏ -فلسفی»«لودویگ ویتگنشتاین»و سعی می‏کنیم رساله را تنها با استناد به‏ خود رساله تفسیر کنیم.هرگز به دانش‏ فلسفی‏مان رجوع نمی‏کنیم.فرض می‏کنیم‏ هیچ اطلاعی از تفسیرهای گوناگونی که بر این رساله شده است نداریم.نمی‏دانیم در مباحثات پوزیتیویست‏های حلقه وین چه‏ گذشته است و اگر هم می‏دانیم همه آنها را به دست فراموشی می‏سپاریم.همه چیز را فراموش می‏کنیم به جز برخی مفاهیم‏ که آنها را در پرانتز نگاه داشته‏ایم.آنچه‏ در پرانتز نگاه داشته‏ایم معنای واژگانی‏ هستند که داریم با آنها این متن را می‏نویسیم؛یا به عبارتی با آنها داریم فکر می‏کنیم؛و نه بیشتر.هیچ دانش فلسفی‏ای‏ را در پرانتز قرار نمی‏دهیم بلکه آن را کاملا فراموش می‏کنیم و نسبت به آن در شک‏ دستوری قرار می‏گیریم.ولی به عنوان‏ مثال اولین واژه‏ای که در متن رساله با آن برخورد می‏کنیم،واژه«جهان»است‏ که باید معنای آن را در پرانتز نگاه داریم، چون بدون آن امکان آغازیدن خوانش این‏ متن وجود ندارد.ولی معناهای فلسفی و بار فلسفی‏ای که این واژه می‏تواند در ذهن‏ ما داشته باشد را به فراموش می‏سپاریم.و بدین‏گونه تفسیر رساله منطقی-فلسفی را آغاز و به واکاوی آن تنها و تنها با استناد به‏ خودش می‏پردازیم.

روش این پژوهش روشی پدیدارشناسانه‏ است؛پدیدارشناسی‏ای که از هوسرل‏ وام گرفته شده است.هوسرل از دکارت، تجربه کوگیتو و شک دستوری را الهام‏ گرفت.او درست مانند دکارت با شک آغاز کرد و سعی کرد همه دانسته‏هایش را به‏ فراموشی بسپارد تا بتواند برای شناخت هر پدیده‏ای به ذات و ماهیت آن نزدیک شود. ولی آنچه او را از دکارت جدا کرد این بود که در نقطه صفر پدیدارشناسی،همه چیز به‏طور مطلق به فراموشی سپرده نمی‏شود. شک دکارتی ریشه در نفی دارد ولی شک‏ هوسرلی ریشه در تعلیق.هوسرل با استناد به ایرادی که به تجربه کوگیتوی دکارتی‏ گرفت و دکارت را به مستثنا کردن«من» در جمله«من می‏اندیشم پس هستم»از شک دستوری متهم ساخت،سعی کرد خودش نیز به این ایراد آلوده نشود؛پس‏ به جای شک دستوری دکارتی مبتنی‏ بر نفی،با ورود مفهوم یا شاید تکنیک‏ «اپوخه»یا«در پرانتز قرار دادن»،از شک‏ مبتنی بر تعلیق استفاده کرد.او به جای‏ اینکه همه دانسته‏هایش را به فراموشی‏ بسپارد تا دیگر هیچ تکیه گاهی برای‏ آغازیدن اندیشه‏اش ندانسته باشد،برخی‏ دانسته‏هایش را در پرانتز قرار داد؛یعنی‏ آنها را نپذیرفت و نفی هم نکرد بلکه به‏ حاشیه فکر و نگاهش راندشان.

تاکنون تفسیرها و تحشیه‏های گوناگونی‏ بر رساله منطقی-فلسفی ویتگنشتاین- که در این متن،به اختصار«رساله» خوانده خواهد شد-نوشته شده است. بعضا برخی مفاهیم و اصطلاحاتی هم که‏ در رساله مورد استفاده قرار گرفته‏اند با ابهام یا اختلاف‏نظر توضیح داده شده‏اند. بارهای نخستین که رساله را می‏خواندم‏ سرشار از پرسش‏هایی می‏شدم که برای‏ برخی از آنها،یا پاسخ مناسبی پیدا نمی‏شد یا پاسخ‏های مبهم و متناقضی می‏شنیدم. از سویی گاه در پاسخ به پرسش‏هایم به‏ مفاهیمی استناد داده می‏شد که ریشه‏ در تفکر فلسفی مرتبط با رساله داشت.به‏ عنوان مثال وقتی می‏پرسیدم«آیا شی‏ء در رساله می‏تواند چیزی جز اشیای دنیای‏ عینی و ملموس باشد؟مثلا می‏تواند یک‏ واژه نیز باشد؟»،پاسخ«خیر»را با استناد به تفکر پوزیتیویست‏ها و اصحاب حلقه وین‏ می‏شنیدم؛با این توضیح که چون در تفکر اصحاب حلقه وین جایگاه دنیای عینی، جایگاهی کاملا مشخص و محکم است، پاسخ این پرسش خیر است.از همان‏جا این پرسش در ذهنم شکل گرفت که‏ «اگر بخواهیم بدانیم خود ویتگنشتاین در این رساله چگونه می‏اندیشیده پاسخ چه‏ خواهد بود؟».فرض کنیم حلقه وینی وجود نداشته است...با یک پله جلوتر برویم.اگر حتی فرض کنیم که ویتگنشتاینی نیز وجود ندارد و تنها و تنها رساله‏ای با تعدادی‏ واژگان و جملات و گزارها و بندها پیشروی‏ ماست،چه تعبیر و تفسیری از آن خواهیم‏ داشت؟

ادامه این متن نتیجه پاسخگویی به این‏ نیاز کنجکاوانه است.به راستی اگر تنها و تنها متن رساله در دسترس ما باشد و دستمان از هرگونه تعبیر و تفسیری بر آن‏ خالی باشد،این متن ما را به کجا خواهد برد؟آیا در خود این متن به تناقض‏هایی‏ نخواهیم رسید؟

روش شناخت پدیدارشناسانه یعنی‏ نزدیک شدن سوژه به جوهر و ماهیت‏ ابژه.برای این کار و به منظور فرو رفتن در ذات ابژه باید همه چیز به جز خود ابژه به‏ فراموشی سپرده شود و تنها آن چیزهایی‏ که فراموشی‏شان باعث تقوف اندیشه‏ خواهد شد با احتیاط در پرانتز گذارده‏ شوند.پس همه تلاشمان را می‏کنیم تا با به‏ فراموشی سپردن همه تعبیر و تفسیرهایی‏ که از رساله خوانده‏ایم یا شنیده‏ایم و همه‏ دانش فلسفی‏ای که از دیدگاه فیلسوفان‏ مختلف به دست آورده‏ایم،تنها و تنها با یک منبع که رساله باشد و یک ابزار که‏ پدیدارشناسی باشد،به شناخت دوباره‏ رساله مبادرت ورزیم.

2-رساله با این گزارش آغاز می‏شود: «جهان (World) ،تمامی آنچه است‏ که وضع واقع (case) است».نخستین‏ اصطلاحاتی که در رساله با آنها مواجه‏ می‏شویم عبارتند از«جهان»و«وضع‏ واقع».برای دریافت معنای«جهان» به پرانتزی که باز کردیم باز می‏گردیم. «جهان»را با معنای لغتنامه‏ای‏اش‏ می‏شناسیم.چاره‏ای هم جز این نیست. بدون در پرانتز قرار دادن مفهوم پیشین‏ «جهان»یا بدون استفاده از تکنیک اپوخه‏ هوسرل وارد تفسیر پدیدارشناسانه هیچ‏ متنی نمی‏توان شد.

البته با نگاه‏های فلسفی به جهان کاری‏ نداریم بلکه نگاه‏های فلسفی گوناگون‏ به جهان را به فراموشی می‏سپاریم و تنها معنای لغتنامه‏ای آن را در پرانتز نگاه می‏داریم.حال ویتگنشتاین سعی‏ می‏کند جهان موردنظر خودش در رساله‏ را به ما بشناساند.نخستینچیزی که از این جهان می‏گوید این است که مرکب‏ از«وضع واقع‏ها»ست.ولی وضع قرار چیست؟برای دریافت مراد ویتگنشتاین‏ از وضع واقع به ادامه رساله توجه می‏کنیم. آن‏گونه که ساختار شماره‏بندی شده رساله‏ نشان می‏دهد،جملاتی در توضیح این‏ بند که نخستین بند رساله است وجود دارند.پس به بند 1/1 می‏رسیم؛«جهان‏ مجموعه بوده (fact) هاست،نه مجموعه‏ شی‏ء (thing) ها».در این بند با دو اصطلاح‏ دیگر برخورد می‏کنیم.اصطلاح«شی‏ء»را می‏توان مانند جهان در پرانتز قرار داد؛ مگر اینکه در ادامه رساله متوجه شویم که‏ ویتگنشتاین از شی‏ء نیز منظور خاصی دارد ولی اصطلاح«بوده»را نمی‏توان در پرانتز قرارداد چون اصطلاحی خاص این رساله‏ است.

بند 1/1 را با بند 1 مقایسه می‏کنیم. موضوع هر دو جمله«جهان»است.و برای‏ این موضوع یکسان دو توضیح داریم:

جهان،هم تمامی آنچه است که وضع‏ واقع است،و هم مجموعه بوده‏هاست. اگر روی تفاوت معنایی«تمامی آنچه است‏ (is everything that) و«مجموع‏ (totality) »آنگونه که در آن دو گزاره‏ استفاده شده‏اند تفاوتی قائل نشویم و دقت‏ عبارات گزاره را تا این حد نداریم که نیاز به‏ تعبیر و تفسیری تا این حد ریشه‏ای درباره‏ معنای واژه‏هایش باشد(یا لا اقل در این‏ مورد این دقت را لازم ندانیم)،این نتیجه‏ حاصل می‏شود که«وضع واقع»همان‏ «بوده»است.فعلا این نتیجه را می‏پذیریم‏ تا ببینیم در ادامه متن به چه خواهیم‏ رسید.

ویتگنشتاین در همین بند 1/1 جهان‏ را مجموعه بوده‏ها می‏داند نه مجموعه‏ شی‏ءها؛پس لابد میان معنای بوده و شی‏ء تفاوت قائل است.

در ادامه به بند 1/1/1 می‏رسیم؛«جهان‏ به وسیله بوده‏ها تعیین شده است،و نیز بدان راه تعیین شده است که بوده‏ها،همه‏ بوده‏ها هستند».تاکید ویتگنشتاین بر «همه بوده‏ها (all the facts) »حکایت‏ از تمامیت انگاری او دارد؛یعنی او همه این‏ بوده‏ها در کنار هم را جهان می‏داند.هیچ‏ بوده‏ای نمی‏تواند از این قلمرو حذف شود.

در بند 2/1/1 نشانه‏هایی از تفاوت بوده و وضع واقع به چشم می‏خورد؛چه،مجموعه‏ بوده‏ها آنچه را که وضع واقع است تعیین‏ می‏کند؛و نیز تعیین می‏کند هرآنچه را که‏ وضع واقع نیست.

در این گزاره تقابلی میان«بوده»و «وضع واقع»ایجاد می‏شود؛«مجموعه‏ بوده‏ها آنچه را که وضع واقع است تعیین‏ می‏کند».طبق آنچه از این جمله برداشت‏ می‏شود بوده‏ها بر وضع واقع مقدم‏اند؛یعنی‏ این بوده‏ها هستند که وضع واقع‏ها را در خود گنجانده‏اند.پس می‏توان گفت جهان‏ مجموعه بوده‏هاست و این مجموعه است‏ که وضع واقع‏ها را تعیین می‏کند.با گریزی‏ دوباره به گزاره‏های 1 و 1/1 می‏توان تا اینجا این نتیجه را گرفت:«بوده همان وضع واقع‏ است».ولی دلیل اینکه ویتگنشتاین برای‏ یک مفهوم از اصطلاح مختلف استفاده‏ کرده چیست؟با در کنار هم قرار دادن‏ گزاره‏های 1،1/1،1/1/1،و 2/1/1 می‏توان‏ چنین نتیجه گرفت که«بوده»و«وضع‏ واقع»،هر دو اشاره به یک پدیده دارند؛با این تفاوت که وقتی«بوده»عنوان می‏شود، ذهن متوجه معنای وجودی و ماهیت این‏ پدیده است ولی وقتی«وضع واقع»عنوان‏ می‏شود ذهن متوجه نحوه قرارگیری اجزای‏ آن بوده در کنار هم یا موقعیت آنها نسبت‏ به هم می‏شود.

در ادامه گزاره 2/1/1 آمده است:«...و نیز تعیین می‏کند هرآنچه را که وضع واقع‏ نیست».این جمله به این معنی است که‏ همه وضع واقع‏ها در جهانی که ویتگنشتاین‏ از آن سخن می‏گوید بالفعل شده است؛چرا که جهان آنچه را که وضع واقع است و آنچه‏ را که وضع واقع نیست مشخص می‏کند.با این گزاره چنین تصویری در ذهن ایجاد می‏شود:تصور کنید اتاقی وجود دارد(که‏ جهان است)و در این اتاق مجموعه‏ای از اشیا مثل میز،صندلی،دیوار،تابلو،فرش و ...وجود دارند.تابلو و دیوار و فرش و میز و... نسبت به هم در موقعیتی قرار دارند(که‏ وضع واقع است).حال مشخص است که‏ چه وضع واقع‏هایی می‏توانند وجود داشته‏ باشند و چه وضع واقع‏هایی نمی‏توانند وجود داشته باشند.همه امکان‏های ترکیب‏ این اشیا،جهان ویتگنشتاین را به وجود می‏آورند.

در گزاره 1/1 بین«بوده»و«شی‏ء» تقابلی ایجاد شده است.با توجه با اینکه‏ در گزاره 2/1/1 به وضع واقع اشاره شده و کلا به شی‏ء اشاره‏ای نشده،می‏توان به این‏ نتیجه رسید که کلا مفهوم شی‏ء در جهان‏ ویتگنشتاین جایی ندارد.آنچه در جهان‏ ویتگنشتاین جای دارد مجموعه اشیاء در کنار هم است.

در ادامه به بند 3/1/1 می‏رسیم:«بوده‏ها در فضای منطقی (logical space) عبارتند از جهان».

اینجا اصطلاح جدیدی نمایان می‏شود: «فضای منطقی».باتوجه به تصویری‏ که ویتگنشتاین تا اینجا ساخته و جهان‏ را مجموعه‏ای از بوده‏ها دانسته که همان‏ اشیایی هستند که در موقعیت‏های‏ مشخصی نسبت به هم قرار گرفته‏اند، می‏توان بین فضای منطقی و وضع واقع‏ ارتباط قائل شد؛یعنی فضای منطقی‏ همن موقعیت اشیاء است نسبت به هم.

در توضیح گزاره 1 دو گزاره داریم:گزاره‏ 1/1 و گزاره 2/1.

گزاره 1/1:«جهان مجموعه بوده‏هاست. نه مجموعه اشیا».

گزاره 2/1:«جهان به بوده‏ها تجزیه‏ می‏شود».

واکاویدن این دو گزاره نیازمند واکاوی‏ زیرمجموعه‏های آنهاست.در توضیح گزاره‏ 2/1 تنها یک گزاره داریم:گزاره 1/2/1؛«یک‏ چیز می‏تواند وضع واقع باشد،یا وضع واقع‏ نباشد،حال آنکه هر چیز دیگر همان که‏ هست بماند».

تنها چیزی که می‏توان از این گزاره‏ برداشت کرد این است که ارتباط ماهیتی‏ بین وضع واقع‏ها وجود ندارد.توضیح‏ اینکه ویتگنشتاین دارد در فضای منطقی‏ حرکت می‏کند.حرکت در این فضا ربطی‏ به قوانین و قواعد فیزیکی و علی ندارد.اصلا ورود به فضای علی در این متن که در حال‏ حرکت در ساحتی دیگر(ساحت منطق) است محل اشکال است.پس از این گزاره‏ هیچ نتیجه‏ای در مورد قوانین علی نباید گرفت.تنها این برداشت را می‏توان صحیح‏ دانست که وضع واقع‏ها،منطقا از یکدیگر مستقل‏اند.

باتوجه به آنچه از گزاره‏های بند 1 رساله‏ برداشت شد:

اصطلاحاتی که ویتگنشتاین در توصیف‏ جهان موردنظرش استفاده کرده عبارتند از:«بوده»،«وضع واقع»و«فضای‏ منطقی».

احتمالا«بوده»همان«وضع واقع»است‏ و جهان متشکل از آنهاست.ولی وقتی از اصطلاح«وضع واقع»استفاده می‏کنیم، بر موقعیت قرارگیری اشیا کنار هم تاکید داریم.(و با این توضیح که شی‏ء در جهان‏ ویتگنشتاین جایی ندارد و فعلا بالاجبار از این واژه استفاده می‏شود)این موقعیت‏ همان فضای منطقی است؛یعنی فضای‏ منطقی روح جهان ویتگنشتاینی است.

3-در بند 2 می‏خوانیم:«آنچه وضع واقع‏ است،یعنی یک بوده،وجود وضعیت‏های‏ چیزها (atomic facts) است».

با این گزاره یکی بودن«بوده»و«وضع‏ واقع»تصریح می‏شود.به رغم اینکه‏ اصطلاح جدیدی وارد بحث می‏شود که‏ عبارت است از:«وضعیت‏های چیزها». بوده‏ها به وضعیت‏های چیزها خرد می‏شوند؛یعنی جهان مجموعه بوده‏هاست‏ و بوده‏ها متشکل از وضعیت‏های چیزها هستند.

در گزاره 1/0/2 می‏خوانیم:«وضعیت‏های‏ چیزها یک همبستگی برابر ایستاها (objects) (یعنی چیزها؛ entities )، شی‏ءها (objects) است».در اینجا به رغم اینکه با اصطلاح جدید دیگری‏ (برابر ایستا)روبه‏رو می‏شویم،مفهوم‏ «چیز»نیز وارد گود می‏شود.البته«چیز» در پرانتز روبه‏روی«برابر ایستا»می‏تواند به‏ منظور توضیح یا شفاف‏سازی مفهوم آن‏ قرار گرفته باشد.

پس خود«وضعیت چیزها»نیز متشکل‏ از«برابر ایستاها»است.تا اینجا جهان‏ متشکل از وضع واقع‏ها(بوده‏ها)است؛ بوده‏ها متشکل از وضعیت چیزها و وضعیت‏ چیزها متشکل از برابر ایستاها.

در گزاره 1/1/0/2 می‏خوانیم:«برای شی‏ء گوهرین است که بتواند سازه یک وضعیت‏ چیزها باشد».

می‏بینیم که باز هم بر اعم بودن وضعیت‏ چیزها بر اشیا تاکید شده است؛به رغم‏ اینکه سازه یک وضعیت چیزها بودن‏ ویژگی گوهرین یا ذاتی (essential) شی‏ء دانسته شده است؛یعنی هر شی‏ء سازه یک‏ وضعیت چیزهاست.

در 2/1/0/2 می‏خوانیم:«در منطق‏ هیچ چیز تصادفی نیست؛اگر شی‏ء بتواند در وضعیت چیزها پیش آید،پس امکان‏ وضعیت چیزها دیگر باید در خود شی‏ء از پیش مقرر شده باشد».

آنچه پیش از هر چیز از این گزاره برداشت‏ می‏شود،اهمیت منطق نزد ویتگنشتاین‏ است.نشانه:«پس از جمله«در منطق هیچ‏ چیز تصادفی نیست»،می‏رساند که بقیه‏ گزاره به عنوان قواعد و قوانین منطقی که‏ در ابتدای جمله مورد اشاره قرار گرفته، دارد بیان می‏شود؛یعین دوباره دارد به‏ همان فضای منطقی موردنظر ویتگنشتاین‏ برمی‏گردد.گوهرین بودن امکان قرارگیری‏ در یک وضعیت چیزها برای شی‏ء،با فیزیک‏ و فلسفه ارتباطی ندارد بلکه با فضای‏ منطقی ارتباط دارد.این موقعیت قرارگیری‏ اشیاء در کنار هم برای تشکیل یک وضیت‏ چیزهاست که گوهرین است؛مثلا کتابی‏ روی میز برای کتاب گوهرین است.

تا اینجا یک نکته نسبتا مبهم وجود دارد:تا پیش از رسیدن به بند 2 به این‏ نتیجه رسیدیم که«شی‏ء»در جهان‏ ویتگنشتاین مفهوم مستلقی ندارد؛چرا که او صریحا در گزاره 1/1 گفت:«جهان، مجموعه بوده‏هاست،نه مجموعه شی‏ءها». از سویی در بند 1/0/2 مفهوم«شی‏ء»نیز وارد گود می‏شود.تا اینکه در گزاره 1/2/ 1/0/2 می‏گوید:«این گویی چونان تصادف‏ می‏نماید که برای شیئی که به تنهایی بتواند خود به خود برجا باشد،سپس یک موقعیت‏ چیزها جور شود.

اگر شی‏ءها بتوانند در وضعیت‏های‏ چیزها پیش آیند،آنگاه این امکان با ید در خود شی‏ءها وجود داشته باشد.

...نمی‏توانیم هیچ‏گونه برابر ایستایی را بیرون از امکان پیوند آن با برابر ایستاهای‏ دیگر به اندیشه آوریم».

بدین‏گونه جایگاه شی‏ء در جهان‏ ویتگنشتاین مشخص می‏شود.شی‏ء در جهان او جای دارد ولی نمی‏تواند به تنهایی‏ و بدون قرار داشتن در یک وضعیت چیزها وجود داشته باشد.او در گزاره 2/2/1/0/2 به توضیح بیشتر شی‏ء می‏پردازد:«شی‏ء خودایستا (independent) است، تا آنجا که بتواند در همه موقعیت‏های‏ ممکن چیزها واقع شود ولی این صورت‏ خودایستایی یک صورت ارتباط با وضعیت چیزهاست؛یعنی یک صورت‏ ناخودایستایی است».

در ادامه به گزاره 3/2/0/1 می‏رسیم‏ که افزون بر مواردی که تا اینجا مطرح‏ شد به یک نکته دیگر می‏پردازد:«اگر من برابر ایستا را بشناسم،آنگاه همچنین‏ مجموعه امکان‏های واقع شدن آن در وضعیت چیزها را نیز می‏شناسم.(هرگونه‏ امکاناتی از این دست،باید در سرشت‏ برابر ایستا نهفته باشد.)نمی‏توان سپس‏تر یک امکان نوین را پیدا کرد».

آنچه در این گزاره‏ها جلوه می‏کند عدم‏ امکان تصور کردن ایجاد امکانی نوین‏ در واقع شدن برابر ایستاها در وضعیت‏ چیزهاست.وضعیت چیزها عبارت از ترکیبی از برابر ایستاهایی است که در موقعیتی نسبت به هم قرار گرفته‏اند. ویتگنشتاین در اینجا از امکان قرارگیری‏ برابر ایستاها در قالب وضعیت چیزها سخن‏ می‏گوید.مجموعه این امکان‏ها جهان او را تشکیل می‏دهند.و همه این امکان‏ها به‏ صورت گوهرین در نهاد برابر ایستاها وجود دارند.یک کتاب می‏تواند روی میز باشد، زیر آن باشد،کنار آن باشد یا...همه اینها امکان‏هایی است که یک شی‏ء در وضعیت‏ چیزهای گوناگون می‏تواند داشته باشد.با این توضیحات جمله«نمی‏توان سپس‏تر یک امکان نوین را پیدا کرد»،کاملا عادی و منطقی جلوه می‏کند.

در ادامه برای تکمیل شدن یک شناخت‏ اولیه درباره اصطلاح‏های«بوده»،«وضع‏ واقع»،«وضعیت چیزها»و«برابر ایستا» به تعدادی گزاره‏های دیگر می‏پردازیم‏ و سپس،به بررسی گزاره‏هایی که‏ جا انداخته‏ایم ادامه می‏دهیم.

در گزاره 2/0/2 می‏خوانیم:«برابر ایستا ساده(بسیط)است».

پس ریزترین چیزی که ویتگنشتاین‏ درساختار جهان موردنظرش در نظر می‏گیرد،برابر ایستاست،و برابر ایستا به‏ چیز دیگری نمی‏شکند.

در ادامه در گزاره 1/2/0/2 می‏خوانیم: «برابر ایستاها جوهر جهان را تشکیل‏ می‏دهند.از این‏رو برابر ایستاها نمی‏توانند هم نهاده (Compound) باشند».

و در گزاره 2/2/0/2:«آشکار است که‏ حتی جهانی انگارشی که با جهان بودشی‏ بسی دیگرسان باشد،می‏باید چیزی را- صورتی را-با جهان بود شی مشترک داشته‏ باشد».

و در گزاره 3/2/0/2 این صورت ثابت را متشکل از برابر ایستاها می‏داند.

بدین‏سان می‏بینیم که ویتگنشتاین‏ در عمیق‏ترین لایه‏های جهانش به‏ برابر ایستاها می‏رسد و به این اصل تا حدی‏ وفادار می‏ماند که برابر ایستاها را همان‏ اجزای صورت ثابت جهان می‏داند.او در گزاره 2/7/2/0/2 می‏گوید:«هم پیکرش‏ برابر ایستاها،وضعیت چیزها را تشکیل‏ می‏دهد».و در گزاره 3/0/2:«در وضعیت‏ چیزها،برابر ایستاها مانند حلقه‏های‏ زنجیر به هم متصل‏اند.»که در توضیح آن‏ به گزاره 1/3/0/2 می‏رسیم:«در وضعیت‏ چیزها برابر ایستاها به شیوه و نحوه‏ای معین‏ با یکدیگر نسبت دراند و عمل می‏کنند».

با گزاره‏هایی که تا اینجا مرور شد می‏توان ساختار اولیه جهان موردنظر ویتگنشتاین در این رساله را بدین‏گونه‏ توصیف کرد:«این ساختار قابل تصویر با اصطلاحات«بوده»،«وضع واقع»، «فضای منطقی»،«وضعیت چیزها»، «برابر ایستاها»و«شی‏ء»است:او آشکارا جهان را مجموعه بوده‏ها یا مجموعه وضع‏ واقع‏ها می‏داند.(گزاره‏های 1 و 2/1)

او آشکارا وضع واقع‏ها را متشکل از وضعیت‏های چیزها می‏داند.(گزاره 2)

او آشکارا وضعیت چیزها را مرکب از برابر ایستاها می‏داند.(گزاره 1/0/2)

مواردی که به استنباط از گزاره‏های او می‏توان‏ دریافت:«بوده همان‏ وضع واقع است؛ولی وقتی‏ عبارت«وضع واقع»گفته‏ می‏شود ویژگی بارز بوده یعنی موقعیت‏ اشیاء نسبت به هم د ر یک بوده یا موقعیت‏ اجزای بوده نسبت به هم،مورد توجه است؛ یا برجسته می‏شود.

برابر ایستا همان شی‏ء است ولی وقتی‏ می‏گوییم برابر ایستا یا می‏گوییم شی‏ء،باز هم باید به یک نکته توجه داشته باشیم و آن نکته این است که به جهان فیزیکی و قوانین فیزیکی گریز نزنیم.همان‏طور که‏ گفته شد ما در حال بررسی پدیدارشناسانه‏ رساله هستیم و فرض می‏کنیم هیچ دانشی‏ از جهان نداریم بلکه داریم جهان را با گزاره‏های این رساله می‏شناسیم.چیزی‏ به اسم دانش فیزیک و فلسفه وجود ندارد. جهان موردنظر ویتگنشتاین در رساله‏ جهانی منطقی است؛چون خودش در گزاره‏های 3/1/1/2 و 1/0/2 و 1/2/1/0/2 این معنا را القا می‏کند.او دارد در فضای‏ منطقی حرکت می‏کند.برابر ایستا همان شی‏ء است ولی وقتی می‏گوییم‏ «برابر ایستا»،بر جنبه گوهرین بودن و ساده(بسیط)بودن آن تاکید داریم.

شی‏ء به خودی خود معنا ندارد.در جهان‏ رساله شی‏ء به صورت گوهرین و بالاجبار در یک موقعیت قرار دارد؛یعنی به عنوان‏ بخشی از یک وضعیت چیزها وجود دارد.

در مجموع جهان رساله مرکب از بوده‏هایی است که آنها مرکب از وضعیت‏ چیزهایند و وضعیت چیزها مرکب از برابر ایستاها.

تا اینجا چنین برداشت می‏شود که‏ وضعیت‏های چیزها درست یک پله بعد از برابر ایستاها قرار دارند؛یعنی ساده‏ترین‏ صورت ترکیب برابر ایستاها هستند.ترکیبی‏ از برابر ایستاها که ریزتر از وضعیت‏های‏ چیزها باشد وجود ندارد.اولین مرحله از ترکیب برابر ایستاها وضعیت‏های چیزها را تشکیل می‏دهد و در مراحل بعدی وضع‏ واقع‏ها شکل می‏گیرند؛یعنی وضع واقع‏ها مرکب از برابر ایستاها هستند.اگر بخواهیم‏ وضع واقع‏ها را تجزیه کنیم در اولین مرحله‏ از تجزیه آنها به برابر ایستاها نمی‏رسیم بلکه‏ به وضعیت‏های چیزها می‏رسیم.ولی اولین‏ مرحله تجزیه وضعیت چیزها حاصلی جز برابر ایستاها ندارد.

اگر بخواهیم با مثال این قضیه را روشن‏ کنیم(و با عنایت به اینکه این قیاس قیاس‏ مع الفارق است و تنها برای روشن شدن‏ قضیه آورده می‏شود)می‏توان چنین گفت: «اگر کتاب یک برابر ایستا باشد،کتابخانه‏ هم یک برابر ایستا باشد،آنگاه جمله«کتاب‏ درون کتابخانه است.»،یک وضعیت‏ چیزها است.حال اگر مداد و جامدادی هم‏ برابر ایستاهای دیگری باشند،جمله«مداد درون جامدادی است.»نیز یک وضعیت‏ چیزهاست.حال جمله‏های«کتاب درون‏ کتابخانه و مداد درون جامدادی است»، که مرکب از دو وضعیت چیزهاست،یک‏ وضع واقع است.اگر بخواهیم جمله«کتاب‏ درون کتابخانه و مداد درون جامدادی‏ است.»را تجزیه کنیم در اولین مرحله از تجزیه آن به دو وضعیت چیزهای«کتاب‏ درون کتابخانه است.»را تجزیه کنیم در اولین مرحله از تجزیه به کتاب و کتابخانه‏ می‏رسیم که برابر ایستاها هستند».

تا اینجا به برداشتی از بوده‏ها،وضع‏ واقع‏ها،وضعیت چیزها و برابر ایستاها و اشیا رسیده‏ایم.تعدادی از گزاره‏ها که در رسیدن‏ به این برداشت اولیه،به‏طور مستقیم، نقشی نداشتند جا افتادند.در ادامه به‏ بررسی گزاره‏های جاافتاده نیز خواهیم‏ پرداخت تا روند بررسی پدیدارشناسانه‏ رساله حفظ شود.

ولی مفهوم دیگری که با آن برخورد کردیم و لازم است پیش از پایان این بخش‏ مورد اشاره قرار بگیرد،«فضای منطقی» است.در گزاره 3/1/1 خواندیم:«بوده‏ها در فضای منطقی،عبارتند از جهان»؛یعنی‏ روحی بر جهان با نام فضای منطقی حاکم‏ شده است.در گزاره‏های 2/1/0/2 و 1/2/ 1/0/2 نیز به منطق اشاره شد.نوع اشاره‏ به گونه‏ای است که انگار منطق،حاکم بر همه چیز شمرده شده است؛جوری که‏ ویتگنشتاین برای اثبات سخنانش به‏ منطق ارجاع می‏دهد؛مثلا در گزاره‏ 2/1/0/2.

نتیجه این است که ویتگنشتاین منطق را مقدم بر همه چیز دانسته.منطق به عنوان‏ روح جهان در نظر گرفته شده؛همچنان‏ که ممکن است برداشتمان درباره مفاهیم‏ «بوده»،«وضع واقع»،«وضعیت چیزها»و «برابر ایستا»نیز،تکمیل یا اصلاح شود

\*منابع:

-برگردان انگلیسی«رساله منطقی-فلسفی»اثر «ویتگنشتاین»به قلم« C.K.Ogden ».

-برگردان فارسی«رساله منطقی-فلسفی» اثر«ویتگنشتاین»به قلم«میر شمس الدین‏ ادیب سلطانی»

-برگردان فارسی«تاملات دکارتی»اثر«ادموند هوسرل»به قلم«عبد الکریم رشیدیان»

توضیح اینکه با توجه به ترجمه بسیار دقیق و زیبای‏ دکتر میر شمس الدین ادیب سلطانی،در این متن‏ سعی شده واژه‏ها و جملاتی که ایشان در ترجمه‏ استفاده کرده‏اند،به کار برده شود.